

دربارهٔ چهار واژه از تفسیرهای کهن (اهر، انکر / انگر، زار، پیچ)

اکرم حاجی سیدآقایی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

کهن‌ترین ترجمه‌ها و تفسیرهای بازمانده از قرآن کریم به زبان فارسی مربوط به اوایل قرن چهارم هجری است. در این ترجمه‌ها لغات و ترکیبات نادر و کهن فارسی بسیاری به کار رفته‌است، ضمن آنکه ردپای لهجهٔ مفسر یا مترجم و یا کاتب همراه با اختصاصات زبانی ویژهٔ آن در این متون دیده می‌شود. از آنجاکه مؤلفان این متون در برابرگزینی واژه‌های عربی دقت فراوان داشته‌اند، از طریق آن‌ها می‌توان به معنی دقیق برخی از واژه‌های فارسی پی برد. شماری از این لغات از فرهنگ‌ها فوت شده و یا یک یا چند معنی آن‌ها ثبت نشده‌است. در این جستار کوتاه چهار نمونه از واژه‌های کم‌کاربرد و یا تحول‌یافتهٔ این متون طرح و بررسی می‌شود. این واژه‌ها یا در فرهنگ‌های فارسی نیست و یا، چنان‌که باید، به معنای دقیق آن‌ها توجه نشده‌است.

۱- اهر = دندان آسیا

در تفسیر ابوالفتوح رازی این کلمه یک بار به کار رفته‌است:

مجاهد گفت: از میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشان را جلبه‌ای بود چون بانگ خران کوهی. ابوهریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: سطبری پوست کافر چهل‌ودو گز باشد، [و اهرش چندان باشد که کوه احد] (ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۴۰۱).

متن عربی و کامل این جمله در کشف‌الاسرار میبیدی (ج ۲، ص ۵۴۳) چنین است: «انّ غلظ جلد الکافر اثنان و اربعون ذراعاً، و انّ ضرسه مثل احد، و انّ مجلسه من جهنم ما بین مکة و المدينة، و ما بین منکبى الکافر فى النار مسيرة ثلاثة ايام للراکب.»
می‌بینیم که اهر دقیقاً در ترجمه ضرس آمده‌است. ضرس در فرهنگ‌های کهن عربی به فارسی چنین معنی شده‌است: الضرس: دندان (تاج‌الاسامی، ص ۳۲۲)، ضرس: دندان آزو (زمخشری، ج ۱، ص ۱۸۲). در لغت‌نامه دهخدا یکی از معنی‌های ضرس «دندان کرسی» است. اهر در فرهنگ‌های فارسی دیده نمی‌شود.^۱

۲- انکر / انگر = آگور

در دو جمله از تفسیر ابوالفتوح رازی واژه انکر به چشم می‌خورد:
من گفتم: «یا رسول الله، بیت‌المقدس همانا جایی بزرگوار بوده‌است.» گفت: «اصل آن را سلیمان بن داوود بنا کرد از ذرّ و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و انکُرش^۲ سیم بود و ستون‌هایش زر بود» (ابوالفتوح رازی، ج ۱۲، ص ۱۶۳).
شعبه گفت: می‌گذشتم با ابواسحاق در بعضی راه‌های کوفه؛ بنای می‌کردند به کرج^۳ و انکر^۴، گفت: «هذا هو التّذیر». مجاهد گفت: «اگر کسی همه مال خود خرج کند، تذیر نباشد و اسراف و اگر یک مدّ در باطل خرج کند، اسراف باشد» (همان، ج ۱۲، ص ۲۱۴).

انکر همان آگور است که در آن تحولات زبان‌شناختی روی داده‌است. آگور به دو معنی است: ۱. «خشت پخته»، که این معنی در فرهنگ‌ها ثبت شده‌است. ۲. «صاروج» و «آهک»، که در فرهنگ‌ها ثبت نشده و علی‌اشرف صادقی توضیحات کاملی در این‌باره دارد (← صادقی ۱۳۹۲، ص ۲۱۶-۲۲۲).

آگور با تخفیف مصوت به شکل آگُر و آگَر در برخی متن‌های کهن فارسی دیده می‌شود؛ در کامل‌التعبیر حبیبش تغلیسی به‌صورت آگُر ثبت شده‌است:
اگر آتشدان از گِج و آگُر بود دلیل کند که آن زن از اهل گردکشان و متکبران باشد (تغلیسی، ج ۱، ص ۹۴).

۱. دکتر علی‌اشرف صادقی عقیده دارد که ظاهراً ahr از ریشه ar- به معنی له کردن و هم‌ریشه آرد و آرده است.
۲. در نسخه‌بدل‌ها: خشتش.
۳. در نسخه‌بدل‌ها: گِج.
۴. در نسخه‌بدل‌ها: آجر.

اگر بیند که بنیاد وی چون بناهای دنیا از خِشت یا از گِچ و اَگر بود، دلیل کند که خداوندان این خواب در دنیا مغرور گشته باشد (همان، ص ۹۸) (برای شاهدهای بیشتر ← کمیلی ۱۳۸۸، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

بنابراین، می‌توان گفت اَگر با یک تحول دیگر، یعنی افزودن شدن صامت غیراشتقاقی n ، به صورت اَنگَر درآمده است. علی‌اشرف صادقی درباره افزودن شدن n قبل از g می‌نویسد: «تنک و تا صورتی از تک و تا است. پدید شدن n قبل از k یا g و بعد از a در بعضی از کلمات دیگر فارسی دیده می‌شود: تفک - تفنگ، سگ سر - سنگ سر و غیره» (سخن، دوره بیستم، ش چهارم و پنجم، ص ۳۹۰).

نمونه‌های این تحول در کلمات زیر دیده می‌شود:
سنگ (= سگ): داستان او چون داستان سنگ؛ اگر حمله بری، بر وی بانگ دار یا بگذاری آن، بانگ دارد (ترجمه قرآن ماهان، ص ۱۲۰).

سنگالش (= سگالش): آنتان بود پاداشت شما و خدا است سست‌کننده سنگالش از نابرویدگان را که می‌هلاکت شما سنگالیدن بدو ... (سورآبادی، ج ۵، ۳۳۷۹، نسخه بدل «لن»، برابر با ج ۲، ص ۸۷۸).

سنگالیدن (= سگالیدن): و ایشان می‌سنگالیدن هلاکت تو را (همان، ج ۵، ۳۳۸۳، نسخه بدل «لن»، برابر با جمله سطر ۴، ج ۲، ص ۸۸۶).

و نکته دیگر آنکه در مورد صامت آغاز این کلمه می‌توان گفت با توجه به اینکه در گذشته، بسیاری از کاتبان آرا بدون مد ثبت می‌گردند، ممکن است این کلمه را اَنگَر /āngur/ نیز خواند.

۳- زار گفتن

در تفسیر سورآبادی ترکیب زار گفتن چندین بار به کار رفته است. یک معنی این ترکیب «دشنام دادن» است، شاهدهای زیر در این معناست:

مادر و پدر او بوبکر و مادر وی و یاران رسول، وی را با دین حق می‌خواندندی می‌گفتندی ائنتنا: با دین ما آی، و وی ایشان را زار می‌گفت ای دشنام داد [می داد؟] که شما را با دین من باید آمد که حق این است (سورآبادی، ج ۵، ص ۳۲۷۲، نسخه «لی»، برابر با ج ۱، ص ۶۷۲) می‌بینیم که مصنف، خود، زار گفتن را معنی کرده است.

۱. مصحح متن را به «سگ» تغییر داده است.

شاهد دوم مربوط به داستان ابراهیم است که جدال ابراهیم و آزر را بیان می‌کند: *يا اَبْتَرِ اِنِّىْ اُخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وِليًّا*: اي پدر من من می‌ترسم که فرا تو رسد عذابی از خدا آن‌گه باشی دیو را قرینی گرفتار با وی در عذاب و مَنْ يَكُنِ الشَّيْطٰنُ لَهُ قَرِيْنًا فَسَاءَ قَرِيْنًا. قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْاِهْتِيْ يٰ اِبْرٰهِيْمُ: آزر گفت ای تو رغبت بیرون کنده‌ای ای ابراهیم از خدایگان من و پرستیدن آن کس که تترتیه لَأَرْجُمَنَّكَ: اگر بازنده‌ایستی از این دین توحید من زار گویم تو را و گفته‌اند لَأَقْتُلَنَّكَ بالحجارة (همان، ج ۲، ص ۱۴۸۲).

برخی از معادل‌های لارجمنک در فرهنگنامه قرآنی (ج ۱، ص ۱۱۲) چنین است: دشنام دهم یا سنگ‌ویژ کنم (قرآن شماره ۴۴)، دشنام دهم (قرآن‌های شماره ۵۸ و ۷۹)، ناسزا گویم (قرآن شماره ۱۰۴). چنان‌که ملاحظه می‌شود این لغت در چهار قرآن به «دشنام دادن» ترجمه شده‌است و به‌خوبی این معنی را برای این واژه نشان می‌دهد.

و آخرین شاهد:

وَ قَالَ الرَّسُوْلُ يٰ رَبُّ اِنَّ قَوْمِيْ اتَّخَذُوْا هٰذَا الْقُرْاٰنَ مَهْجُوْرًا: و رسول گفت: «ای بار خدای من، به‌درستی که قوم من، یعنی کافران مکه، فراگرفتند این قرآن را.» - مهجورا ای: متروکا - گذشته‌ای، و گفته‌اند محجورا ای: مسبوتا، زار گفته‌ای که آن را «زار» می‌گویند (سورآبادی، ج ۳، ص ۱۷۰۶).

تا جایی که نگارنده بررسی کرده، ترکیب زار گفتن در معنی «دشنام دادن» در فرهنگ‌های عمومی فارسی نیامده‌است.

دومین معنی مهم واژه زار گفتن که در هیچ‌یک از فرهنگ‌ها ذکر نشده‌است، «سرزنش و ملامت کردن» است. دو شاهد تفسیر سورآبادی به‌خوبی این معنی را برای این واژه نشان می‌دهد:

چون رسول به مدینه آمد در مدینه زنا فاش بود و آن را حلال داشتندی. خدای تعالی حکم حد آن می‌گردانید، اول این آیت آمد حکم ثیب را، هر زنی که زنا کند و او ثیب بود، چون درست گردد او را حبس کنند تا خدا چه فرماید. زنان بسیار را حبس کردند و در حدیث ابکار آیت آمد: *وَ اَلَّذٰنِ يٰٓاْتِيٰنَهَا مِنْكُمْ فَاذُوْهُنَّ*: و آن دو تن که زنا کنند از شما و بکر باشند برنجانید ایشان را به زبان به زار گفتن ایشان را. *فَاِنَّ تٰبًا وَ*

أَصْلِحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا: اگر توبه کنند و بسامانند بگردید از ایشان، نیز ملامت مکنید ایشان را (ج ۱، ص ۳۹۵).

شاهد دوم مربوط به داستان حضرت مریم است:

مراد بدین هارون موسی را داشتند، یعنی ای آنکه در شکه نکونامی چون هارون موسی بودی، این چیست؟ مریم در آن میان فروماند، متحیر گشت. ایشان او را همه زار می‌گفتند: «ما کانَ ابُتوک امرأً سَوَاءً» نبود پدر تو مردی بد «وَمَا کانتُ اُمُّک بَغِیْبًا» و نبود مادر تو پلیدکاری. تو این از کجا آوردی؟ مریم در آن حیرت ندانست که چه گوید (سورآبادی، ج ۲، ص ۱۴۷۴).

به نظر نگارنده، کلمه زار کوتاه‌شده آزار است. طبق تحقیق علی‌اشرف صادقی (۱۳۸۶، ص ۹-۱۵) یک از انواع حذف، حذف واج یا هجایی از آغاز کلمه است، که هم در فارسی میانه و هم در فارسی دری و نیز در فارسی گفتار معاصر (جاهلی تهرانی) دیده می‌شود؛ مانند شاگرد به جای هشاگرد، با به جای ابا، پش به جای شپش، یان به جای بریان، کر به جای نوکر. در واژه آزار نیز چنین تحولی روی داده و هجای نخست کلمه حذف شده است.

در تفسیر سورآبادی شاهی از آزار گفتن وجود دارد که معنی طعنه و سرزنش از آن مستفاد می‌شود و تردیدی باقی نمی‌گذارد که زار کوتاه‌شده آزار است:

لَا یَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ: دوست ندارد خدای آشکارا گفتن به بدی از گفتار اَلَا مَنْ ظَلَمَ: ای اَلَا مَنْ ظَلَمَ: مگر از آن کس که بر وی ستم کرده باشند. سؤال: ای خدا دوست دارد که مظلوم مر ظالم را بد گوید تا گفت اَلَا مَنْ ظَلَمَ؟ جواب گفته‌اند معناه: و لَا مِمَّنْ ظَلَمَ، و نه نیز زان کس که بر وی ستم کرده باشند. و گفته‌اند معناه: و لکن من ظلم فله ان یجهر بالسوء من القول لظالمه. و گر ظلم به فتح ظا خوانی معناه: خدای دوست ندارد مجاهرة السوء و خود نکند از پس آنکه این بشنید مگر آن کس که ستم کرده بود. و گفته‌اند اَلَا مَنْ ظَلَمَ، مگر بد گفتن مر آن کس را که ظلم کرده بود و آن ظلم شرک است، و گفته‌اند این ظلم بخل است که کسی مهمان کسی آید و این کس تواند که او را میزبانی کند و نکند، آن کس را آید که او را آزار گوید. این آیت در شأن بو بکر صدیق آمد. و آن آن بود که روزی بو بکر با مصطفی علیه السلام می‌رفت. کافری پیش آمد، بو بکر را دشنام داد. بو بکر خاموش می‌بود تا بسیاری بگفت (سورآبادی، ج ۱، ص ۴۹۵).

با جست‌وجو در این تفسیر می‌بینیم در شاهدهایی از این متن آزار در کنار واژه‌های تکذیب و انکار و جفا و همراه با فعل گفتن آمده‌است که حدس ما را تقویت می‌کند:

فَدَّ نَعْلَهُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُّكَ الَّذِي يَقُولُونَ: به‌درستی که ما نیک می‌دانیم که هرابنه می‌اندهگن کند تو را یا محمد، آنچه می‌گویند کافران از کفر و انکار و جفا و آزار (سورآبادی، ج ۱، ص ۶۵۲)،

و اندوهگن مکناد تو را یا محمد، گفتار ایشان، یعنی گفتار کافران، تو را به تکذیب و انکار و جفا و آزار که تو را می‌ساحر خوانند و کذاب و شاعر و مجنون خوانند (همان، ص ۱۰۲۴)،

و به‌درستی که ما نیک می‌دانیم که تو یا محمد، همی تنگ گردد دل تو بدانچه ایشان می‌گویند، یعنی کافران مکه، از تکذیب و انکار و جفا و آزار (همان، ص ۱۲۷۴)،
تو صبر می‌کن یا محمد، بر آنچه می‌گویند از تکذیب و انکار و جفا و آزار (همان، ص ۲۱۲۳)،

ما يقالُ لَكَ إِلاَّ ما فَدَّ قَيْلٌ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ، ای: ما يقالُ لَكَ مِنَ التَّكْذِيبِ وَالْجَفَاءِ وَالْإِنْكَارِ وَالْإِذْيِ: نه می‌گویند تو را یا محمد، این کافران از تکذیب و انکار و جفا و آزار، مگر آنچه گفتند در رسولان از پیش تو (همان، ص ۲۲۲۹)،
فَأَصْبِرْ عَلَيَّ ما يَقُولُونَ: تو صبر کن یا محمد، بر آنچه می‌گویند کافران از تکذیب و انکار و جفا و آزار (همان، ص ۲۴۱۹)،

نَحْنُ أَكْثَرُ بِما يَقُولُونَ: ما داناتریم بدانچه ایشان می‌گویند، از تکذیب و انکار و جفا و آزار (همان، ص ۲۴۲۱).

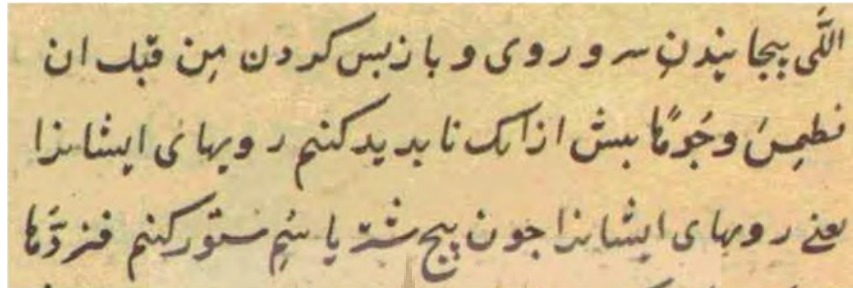
لازم به ذکر است یکی از معنی‌های آزار در فرهنگ جامع زبان فارسی «حرف یا کلام ناخوشایندی که باعث رنجش دیگری شود؛ طعنه» است. در این فرهنگ برای این تعریف سه شاهد از قطران و مولوی و کاشفی ذکر شده‌است که نشان می‌دهد این کاربرد از قرن ۵ تا ۸ رواج داشته‌است.

۴- پیچ

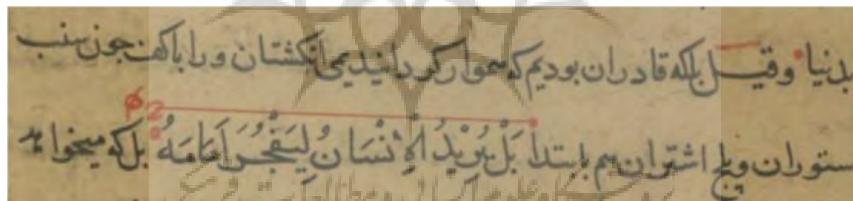
این کلمه یک بار در لسان‌التزیل (ص ۱۹۳) به‌کار رفته‌است:

من قبل ان نظمس وجوها: پیش از آنک ناپدید کنیم روی‌های ایشان را، یعنی روی‌های ایشان را چون پیچ شتر یا سُم ستور کنیم.

مصحح در مقدمه کتاب از چندین لغت مجهول نام می‌برد که یکی از آن‌ها همین کلمه است. تصویر این جمله در نسخه عکسی چنین است:



می‌بینیم که حرف اول کلمه پ و حرف دوم بدون نقطه و حرف سوم ج است و بنابراین، کلمه، بیج نیست. با جست‌وجو در متن‌های کهن نگاشته‌شده در حوزهٔ ماوراءالنهر، مانند تفسیر نسفی، تکملة الاصناف و مقاصد اللغه درمی‌یابیم که این واژه تصحیف پلج و بلج است، به معنی «سم شتر». در تفسیر نسفی (نسخهٔ مجلس سنا) این کلمه در ترجمهٔ بنان با پ به‌کار رفته‌است، چنان‌که در عکس زیر دیده می‌شود:



در نسخهٔ «ت» تفسیر نسفی نیز، این کلمه به صورت «پلج» آمده، اما در نسخهٔ اساس متن، بلج آمده‌است: قادران بودیم که هموار گردانیدیم انگشتان و را، با کف چون سنب ستوران و بلج اشتران، هم به ابتدا (تفسیر نسفی، ج ۲، ص ۱۱۱۵).

اما در تکملة الاصناف در هفت مورد این کلمه به شکل بلج به‌کار رفته‌است:

البخصة: گوشت بلج شتور و گوشت چشم
 (تکملة الاصناف، ج ۱، ص ۵۲).
السّائی: استخوان‌های خردمخرد به بلج، و انگشتان دست اندر و پای اندر (همان، ص ۳۳۹).

الحفّ: موزه؛ و بلج شتور (همان، ص ۱۸۱).

الخراطوم: بینی؛ و می؛ و پتفوز سگ و جملهٔ نخشیران و مرغان و ستوران با بلج (همان، ص ۱۸۸).

الفَرَسُنُ: نوک بلج اشتر چن ناخنی (همان، ص ۷۳۸).
النَّقِيلَةُ: گردگی بلج اشتر یا نَعْلِين (همان، ص ۵۱۶).

در دو نسخه از مقاصداللغه این کلمه مشکول است و به صورت‌های «بُلج» و «بَلج» آمده است:

الخُفُّ: بُلج اشتر (برگ ۶۴، نسخه ۱۱۴۴).
الخُفُّ: موزه الخفاف جماعه و بُلج اشتر (برگ ۲۱، نسخه ۳۳۰۲).

از آنجاکه در نسخه‌های کهن اغلب املائی پ و ب از هم متمایز نیست، از منابع یادشده مشخص نمی‌شود که در تکملةالاصناف و مقاصداللغه، حرف اول این واژه ب است یا ب املائی ناقص پ است. لیکن ضبط لسان‌التزیل و تفسیر نسفی نشان می‌دهد حرف اول آن پ است. ضبط‌های مقاصداللغه نیز تلفظ آن را نشان می‌دهد، بنابراین واژه را باید palj خواند.

این کلمه در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده است و تنها در ذیل فرهنگ‌های فارسی (رواقی و میرشمسی ۱۳۸۱، ص ۶۸)، با املائی بلج آمده و تلفظ آن را با نشانه پرسش نشان داده‌اند.

منابع

- تاج‌الاسامی (۱۳۶۷)، به کوشش علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
ترجمه قرآن ماهان (۱۳۸۳)، به کوشش محمود مدبری، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان.
تفلیسی، حبیبش (۱۳۹۴)، کامل‌التعبیر، به کوشش مختار کمیلی، میراث مکتوب، تهران.
رازی، ابوالفتح رازی (۱۳۶۵ش به بعد)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهور به تفسیر ابوالفتح)، به کوشش محمدجعفر یاققی و محمدمهدی ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد.
رواقی، علی با همکاری مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
زمخشری خوارزمی، محمودبن عمر (۱۳۴۲)، پیشرو ادب یا مقدمه‌الادب، به کوشش محمداکظم امام، دانشگاه تهران، تهران.
سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۸۱-۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، پنج جلد، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، فرهنگ نشر نو، تهران.
صادقی، علی اشرف (۱۳۸۶)، «تحول کلمات فارسی در دوره اسلامی»، ادب‌پژوهی، سال ۱، شماره ۱، صفحه‌های ۹-۱۵.
صادقی، علی اشرف (۱۳۹۲)، «آگور»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۵ و ۶، صفحه‌های ۲۱۶-۲۲۲.
صادقی، علی اشرف (۱۳۴۹)، «درباره چند لغت عامیانه فارسی»، سخن، دوره بیستم، شماره ۴ و ۵، صفحه‌های ۳۸۹-۳۹۴.

- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
 فرهنگنامهٔ قرآنی (۱۳۷۷)، تدوین گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر یاحقی)، آستان قدس رضوی، مشهد.
 کریمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به تصحیح علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
 کمیلی، مختار (۱۳۸۸)، «کامل‌التعبیر حبیبش تفسیری و واژه‌های نادر آن»، پژوهش‌های ادبی، سال ۶، شماره ۲۵، صفحه‌های ۱۱۵-۱۳۸.
 لسان‌التنزیل (۱۳۴۴)، به اهتمام مهدی محقق، تهران.
 مقاصداللغه، نسخهٔ شماره ۱۱۴۴، محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.
 مقاصداللغه، نسخهٔ شماره ۳۳۰۲، محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.
 میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۳۹)، کشف‌الاسرار و عدةالابرار، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران، دانشگاه تهران.
 نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد (۱۳۷۶)، تفسیر نسفی، به تصحیح عزیزالله جوینی، سروش، تهران.
 نسفی، ابوحفص نجم‌الدین عمر بن محمد، نسخهٔ شماره ۱۴۹۶۱، محفوظ در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی